حق بر همبستگی ملی؛ مفهوم، مبانی و جلوه‌ها

حسن قاسمی مقدم[1]

تاریخ ارسال: ۱۴۰۳/۹/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۴

چکیده

همبستگی ملی در اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان تکلیف دولت درنظرگرفته شده است. این تحقیق تلاش نموده تا همبستگی ملی را به عنوان حق فردی شهروندان مورد مطالعه قرار دهد. برای این منظور، با روش توصیفی تحلیلی، با استدلال قیاسی و تحلیل انتقادی مطالب، به بررسی مبانی توجیهی حق شهروندان بر همبستگی ملی به عنوان حقی فردی، جلوه‌های این حق در نظام‌های حقوقی و ساختار داخلی آن پرداخته شده است. نتایج پژوهش نشان داد که خودمختاری دموکراتیک بشر و لزوم ایمنی وی از آسیب‌پذیری‌های اجتماعی، مبانی موجهی برای شناسایی این حق فردی‌اند. این حق، در قوانین اساسی کشورهایی نظیر فرانسه انعکاس یافته و به رغم تصریح در قانون اساسی ایران، تاکنون قانونی برای تعریف و تبیین سازوکارهای تحقق آن به تصویب نرسیده است. همبستگی ملی، به لحاظ ساختاری یک حق مرکب مشتمل بر حق-ادعا، حق-آزادی، حق-قدرت و حق-مصونیت در عرصه‌های هویت، قدرت، ثروت و حمایت ملی است.

واژه‌های اصلی: همبستگی ملی، حق فردی، حقوق بشر، آسیب‌پذیری، قانون اساسی.

۱- دانشیار گروه حقوق، دانشکده حقوق، علوم سیاسی و تاریخ دانشگاه یزد.

مقدمه

در جامعه کنونی ایران، نوعی ازهم‌گسیختگی اجتماعی قابل مشاهده است. اعضای ملت با یکدیگر و با دولت، احساس همدلی و همکاری مطلوبی ندارند. هر فرد به دنبال منافع و حقوق خویش است و گویی احترامی برای حقوق دیگران قائل نیست. دولت، نیز به نیازها و خواسته‌های ملت و اعضای آن توجه کافی ندارد. فرد احساس می‌کند که از سوی دولت به حال خود رها شده و دولت با او و نیازهایش، همسویی ندارد. متقابلاً اعضای ملت، خواسته‌های دولت اعم از اقتصادی، سیاسی و فرهنگی را مورد بی‌توجهی قرار داده و با دولت، همگرایی ندارند. در علوم اجتماعی، مفهومی که در مقابل ازهم‌گسیختگی اجتماعی قرار می‌گیرد، همبستگی است. به‌نظر می‌رسد یکی از راه‌حل‌های برون‌رفت از وضعیت کنونی، پرداختن به رابطه میان همبستگی ملی و حقوق است. برخی از اساتید حقوق، همبستگی و تعاون اجتماعی را در کنار آزادی، برابری، نظم و عدالت، در زمرهٔ ارزش‌های بنیادینی قرار داده‌اند که حقوق عمومی باید در راستای هدف‌گذاری برای تحقق آنها حرکت نماید. ایشان، همبستگی را عامل مهم ملیت و تشکیل جامعه مدنی و پایه اصلی حقوق مشترک قلمداد نموده‌اند (کاتوزیان،۱۳۷۷: ۴۸۳).

دغدغه‌ای که ذهن نگارنده را مشغول نموده است این است که جایگاه همبستگی ملی در یک نظام حقوقی کجاست؟ آیا همبستگی ملی صرفاً یک ارزش کلی حقوقی و یک تکلیف است یا اینکه یک حق است؟ توضیح اینکه، حق، گاهی به معنای درستی و گاهی به معنای استحقاق به‌کار برده می‌شود. مراد از درستی این است که فرد ذیل یک نظام اخلاقی و اجتماعی مبادرت به انجام عملی توصیه شده می‌نماید که از آن با عنوان «حق عینی» یاد می‌شود. اما استحقاق، یعنی حق داشتن، به تعلق داشتن حق به هر فرد بشر اشاره دارد که به آن «حق ذهنی» می‌گویند (صبوری و مشیرزاده، ۱۴۰۲: ۲۶۴). حق عینی امتیازی است که دولت و جامعه به انسان می‌دهد. اما حق ذهنی مزیتی است که در هر فرد انسان وجود دارد. در این تحقیق، سؤال این است که آیا همبستگی ملی یک حق فردی قابل مطالبه برای شهروندان است؟ چه مبنا یا مبناهایی می‌توانند حق بودن همبستگی ملی را توجیه کنند؟ جلوه‌های قانونی این حق کدام‌اند؟ و ساختار و ارکان آن چیست؟

کشف حق بودن همبستگی ملی برای شهروندان، واجد سه اثر مهم است. نخست آنکه همبستگی ملی را واجد مشروعیت اخلاقی، سیاسی و حقوقی خواهد نمود. بالتبع در صورت تعارض با ادعاهایی که حق شناخته نشده‌اند بر آنها غلبه خواهد داشت. دوم، از حالت کلی و ابهام خارج شده، دارنده، مکلف و موضوع آن مشخص شده و هویت آن از سایر حق‌ها متمایز می‌شود. سوم، زمینه استیفای آن از طریق ضمانت اجرای حقوقی فراهم می‌شود. یعنی دارندهٔ آن، می‌تواند آن را مطالبه نموده، مانع از نقض آن شده و در صورت نقض، مطالبه جبران کند (انصاری،۱۳۹۱: ۱۹۳). برای پاسخ‌گویی به سؤالات تحقیق، با روش توصیفی تحلیلی، با استدلال قیاسی و تحلیل انتقادی مطالب در ابتدا مفهوم‌شناسی همبستگی، بعد از آن، همبستگی ملی و اجزاء تشکیل‌دهنده آن و سپس مبانی

توجیهی حق فردی بر همبستگی ملی مورد تبیین قرار گرفته، متعاقباً جلوه‌های این حق در حقوق موضوعه کشورها و حقوق ایران و حقوق بین‌الملل مورد بررسی قرار گرفته و نهایتاً به تحلیل ساختار و ارکان این حق پرداخته می‌شود.

۱- فهوم‌شناسی همبستگی

«همبستگی»، در لغت به معنای بستگی، پیوند، اتصال و ارتباط بین دو چیز یا دو تن است (دهخدا،۱۳۹۵). این واژه، به معنای پیوند میان اشیاء، امور، انسان‌ها و دولت‌ها به‌کار برده شده است. در تعریفی کلی و ساده، همبستگی بشری به معنای پیوند و تعلق مادی و معنوی ابنای بشر به یکدیگر، در صورتی که میان اعضای یک ملت باشد به «همبستگی ملی» تعبیر می‌شود (رشیدی، ۱۳۸۷: ۹۲). همبستگی در رشته‌های مختلف علوم انسانی نظیر فلسفه، حقوق، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی مورد مطالعه قرار گرفته است. در اینجا مباحث مرتبط با همبستگی، در رابطه با مفهوم و مبانی حق بر همبستگی ملی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

اندیشمندان اجتماعی معمولاً میان دو همبستگی تفاوت قائل می‌شوند. همبستگی «میان الف و ب»، و همبستگی «با الف». همبستگی در معنای اخیر، لزوماً متقابل نیست بلکه می‌تواند یک سویه باشد. مثلاً همبستگی یک فرد با زلزله‌زدگان از طریق ارسال کمک برای آنها (Stanford Encyclopedia of Philosophy,2023: 3) . اما همبستگی در معنای اول، به روابط انسانی مبتنی بر حمایت متقابل اعضای یک گروه - خواه رسمی مثل یک ملت و خواه غیر رسمی مثل دوستان - از یکدیگر اشاره می‌کند. در داخل یک ملت، همبستگی مستلزم حقوق شهروندی و صورت‌بندی حقوق و تکالیف متقابل است (Federico & Lahusen, 2018: 16) . در واقع، همبستگی بر خلاف فردگرایی، مستلزم شکلی از اتحاد نظیر اتحاد در گروه‌هاست که دربردارنده وظیفه اخلاقی حمایت است (Scholz, 2008: 19) . علاوه بر وظیفه اخلاقی، از دیدگاه حقوقی، همبستگی در سطح یک جامعه بایستی در قالب ملت-دولت درنظرگرفته شود (Banting & Kymlicka, 2017) . همبستگی میان یک ملت، دربردارنده هنجارها، حقوق و تکالیف مشترک است. افزون بر موارد داوطلبانه، انجام تکالیفی همچون پرداخت اجباری مالیات نیز در قالب تکلیف به همبستگی جای می‌گیرد (Federico & Lahusen, 2018: 16) .

همبستگی را - خواه به عنوان تکلیف و خواه به عنوان حق - می‌توان در سه سطح خرد (افراد با یکدیگر)، میانه (میان اعضای گروه‌ها و سازمان‌های اجتماعی) و کلان (در سطح ملی با نهادینه‌سازی در قانون اساسی و سیاست‌های کلان) مورد دسته‌بندی قرار داد. این سه سطح، وابسته و مکمل یکدیگراند. از یک سو همبستگی‌های بین‌فردی ممکن است از جانب همبستگی‌های سازمانی یا ملی مورد تشویق یا ممنوعیت قرار گیرند. از سوی دیگر، تحقق همبستگی ملی مثلاً در پرداخت مالیات، مستلزم تعهد و مشارکت شهروندان در انتخابات از طریق همبستگی در سازمان‌های جامعه مدنی و دغدغه خاطر نسبت به دیگران در جامعه است (Federico & Lahusen, 2018: 16) .

همبستگی ملی (سطح کلان) ریشه در همبستگی اجتماعی (سطح میانی) دارد. در ایران مشهور آن است که برای نخستین بار، امیل دورکیم، به جنبه‌های اجتماعی مفهوم همبستگی پرداخت. اما پیش از وی، آگوست کنت درباره تقسیم کار اجتماعی و همبستگی به تحقیق پرداخته و قبل از این دو جامعه‌شناس شهیر فرانسوی، پیر هانری لورو مفهوم حقوقی تضامن را به یک اصل سازماندهی اجتماعی تغییر داد و آن را در معنای همبستگی اجتماعی به‌کار برد (Kang,2009:120 ; 2014, ۵, Knetsch) . همبستگی به عنوان امر واقعی (بهنجار) موضوع علم جامعه‌شناسی است. اما در این تحقیق، همبستگی یک امر هنجاری و بایسته حقوقی است.

۲- همبستگی ملی

همبستگی ملی با هویت و منافع ملی عجین است. احساس هویت امن و باثبات، معمولاً با یک احساس تعلق و انتظارهای مربوط به آن مبنی بر اینکه شخص از حمایت یک جمع برخوردار بوده و در آن مشارکت می‌کند، ارتباط نزدیک دارد. بدون وجود یک جمع یکپارچه و منسجم که به ارزش‌ها و نمادهای مشترکی وفادار بوده و به منافع مشترکی می‌اندیشند نمی‌توان سخن از یک هویت ملی به میان آورد (قوام و زرگر، ۱۳۸۹: ۲۹۹). همبستگی ملی در بستر تعهد فراگیر به رفع نیازهای احساسی، رفتاری و اخلاقی اعضای ملت شکل می‌گیرد. نیازهای احساسی یا عاطفی از طریق مشترکات فرهنگی مانند زبان، دین، اساطیر و نظام ارزشی مشترک به نحو فراگیر برآورده می‌شوند. مشروط بر آنکه خرده فرهنگ‌های قومی و اقلیت‌ها مورد طرد قرار نگیرند. نیازهای رفتاری مشتمل بر امنیت، عدالت، سود و اعتماد، زمانی پاسخ می‌یابند که توافق و قراردادی در قالب حاکمیت قانون، آنها را تضمین نماید. در غیر این‌صورت به تعبیر هانا آرنت، انسان‌ها صرفاً در کنار یکدیگر انباشته می‌شوند. نیاز اخلاقی که متضمن حس از خودگذشتگی و ایثار است در بستر احترام متقابل به خودمختاری افراد و ارتقاء آن با حس مدیونیت به جمع برآورده می‌شود (غرایاق زندی، ۱۳۹۴: ۴۷).

اصولاً همبستگی در صورتی می‌تواند ملی و فراگیر باشد که مبتنی بر قانون باشد و نه قومیت‌گرایی. بر پایه حاکمیت قانون است که هر عضو جامعه، حقوقمند تلقی شده و بر اساس منافع حاصل از قانونمندی با دیگر اعضای جامعه همبستگی می‌یابد. همبستگی برای آنکه قومیت‌زده و شخصی نباشد نیازمند قانون است. چرا که قانون، روابط اجتماعی را از طریق مکانیزم‌های فراشخصی و همگانی تنظیم می‌کند (زارعی،۱۳۹۴: ۳۸). اصلی‌ترین مکانیزم فراشخصی در قانون برای همبستگی ملی، مفهوم شهروندی است. در حالی که وجدان قومی، هویت را در هم‌نژادی، هم‌زبانی، هم‌دینی و هم‌فرهنگی می‌جوید، وجدان ملی، گرچه عناصر مذکور را به طور نسبی لحاظ می‌کند، همبستگی را بر محور حقوق و آزادی‌های برابر و رفع هر گونه تبعیض میان شهروندان در قانون استوار می‌سازد (بالوی و بیات کمیتکی،۱۳۹۶ :۸۱). همبستگی ملی بر مبنای زمینه‌های مشترک قومی، زبانی، دینی و فرهنگی، «همبستگی زمینه‌ای» است که بدون تکمیل با «همبستگی سیاسی» یعنی مشارکت سیاسی

و حقوق و آزادی‌های برابر شهروندان منجر به همبستگی ملی نمی‌شود (صالحی امیری،۱۳۸۸: ۱۱۹).

«همبستگی سیاسی» به خودی خود، کافی نیست. اگر مشارکت سیاسی شهروندان، به رفع نیازهای آنان از جمله توزیع مناسب ثروت، درآمدها و تجهیزات مورد نیاز برای رفاه شهروندان و کاهش و مهار توسعه نامتوازن و نابرابری‌های اقتصادی نیانجامد و به تعبیری «همبستگی اقتصادی» محقق نشود، «همبستگی سیاسی» نیز محکوم به شکست است (صالحی امیری،۱۳۸۸: ۱۲۰). علاوه بر این، در یک جامعه ارگانیک، یکی از کارویژه‌های لازم برای ایجاد و تقویت همبستگی ملی، حمایت از اعضای ملت در موقعیت‌های آسیب‌پذیر است. همبستگی متضمن حمایت عام از شهروندان و حمایت خاص از شهروندان آسیب‌پذیر است و یک جامعه ملی نمی‌تواند بدون داشتن نهادها و برنامه‌هایی برای حمایت ویژه از اعضا در برابر آسیب‌پذیری‌هایی همچون سالمندی، معلولیت و فقر به همبستگی نائل آید. از این‌رو، دولت‌ها بر اساس اسناد بین‌المللی و به‌ویژه میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶ میلادی مکلف‌اند تأمین اجتماعی و بهداشت و درمان را برای اعضای ملت خود فراهم نموده و نهادها و برنامه‌های حمایت اجتماعی جهت کاهش فقر را در جامعه طراحی و اجرا نمایند (کارمونا و نایست،۱۳۹۸: ۳۳). نهادها و برنامه‌های حمایت اجتماعی را می‌توان در قالب «همبستگی ترمیمی-اجتماعی» قرار داد. بدین ترتیب، همبستگی ملی در معنای کامل کلمه مستلزم وجود و تقویت سه همبستگی است: ۱. همبستگی زمینه‌ای-فرهنگی، ۲. همبستگی ساختاری مشتمل بر همبستگی سیاسی و همبستگی اقتصادی، ۳. همبستگی ترمیمی-اجتماعی.

درباره تعریف همبستگی ملی، تعاریف مختلفی بیان شده است. از جمله اینکه: «همبستگی ملی یعنی پیوند و ارتباط متقابل بین مردمان یک کشور (ملت) بر اساس ویژگی‌های مشترک و اشتراک منافع در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی» (حافظ‌نیا و الله وردی‌زاده،۱۳۸۸: ۴۷). اما با توجه به اجزاء متشکله همبستگی ملی باید آن را این‌گونه تعریف نمود: «هم‌پذیری (همزیستی با به رسمیت شناختن متقابل) و تعامل افراد و گروه‌های یک اجتماع (ملت) با زمینه‌های تاریخی و فرهنگی مشترک که برای رفع نیازهای اعضا بر مبنای آزادی، عدالت (با تأکید بر رفع تبعیض) و برادری به یک حکومت فراگیر سرزمینی منتهی شده و متضمن تعهد عملی اعضا به حمایت از یکدیگر باشد».

۳- مبانی توجیهی حق بر همبستگی ملی

در این قسمت به این بحث پرداخته می‌شود که همبستگی ملی بر چه اساسی می‌تواند یک حق فردی تلقی شود؟ توضیح اینکه، حق فردی بر پایه عقلانیت و فاعلیت اخلاقی انسان، به انسان‌ها تعلق می‌گیرد. از منظر مکتب حقوق طبیعی مبنای حق، فرد بشر است و نه مصالح اجتماعی. دارندهٔ حق، فرد است و نه جامعه و یا دولت (شهابی، ۱۴۰۱ :۲۳۰) البته رویکرد دیگری درباره مبنای حق وجود دارد که مبنای حق را جامعه و یا دولت می‌داند و نه فرد بشر. طرفداران مکتب حقوق

پوزیتویستی با حقوق فردی مخالف‌اند. لئون دوگی به عنوان شاخص‌ترین حقوقدان در پوزیتیویسم اجتماعی، همبستگی اجتماعی را به عنوان مبنای قواعد حقوقی می‌پذیرد (ویژه،۱۳۸۸: ۱۳). اما معتقد است که فرد هیچ حقی خارج از قواعد حقوق ندارد و آنچه را که ما به اشتباه حق می‌نامیم نتیجه موقعیتی است که قواعد حقوق برای فرد به‌وجود می‌آورد. به باور وی، مفهوم حق (فردی) باید از فرهنگ حقوقی حذف شود و موقعیت‌های حقوقی، جای آن را بگیرد (کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۱۱۵).

اما از دیدگاه مکتب حقوق طبیعی، انسان به لحاظ طبیعتی که دارد و صرفنظر از تایید جامعه و یا اراده حکومت، دارای حقوقی است مانند آزادی. از منظر کانت، آزادی اساسی ترین حقی است که انسان به واسطه انسانیت خود دارد. منظور از انسانیت همان ظرفیت اخلاقی انسان برای تعیین اهداف و قاعده گذاری فارغ از تعینات بیرونی است. یعنی اراده انسان، خودمختار است و مبتنی بر حقوق طبیعی است. حقوقی که پیشینی اند یعنی قبل از جامعه وحکومت وجود داشته اند (صبوری و مشیرزاده، ۱۴۰۲: ۲۶۹). در این چارچوب، برای توجیه حق بر همبستگی ملی، می توان در ابتدا به مبنای خودمختاری دموکراتیک شهروندان پرداخت و سپس دو نظریه مطرح درباره فلسفه حق فردی بر همبستگی را مورد بررسی قرار داد.

۳-۱- خودمختاری دموکراتیک فردی

اصولاً حق بر همبستگی ملی، حق بر حق داشتن است. زیرا فرد بشر به تعبیر کانت برای تحقق خودمختاری خود در جامعه، حق تشکیل حکومت دارد. حکومتی که از اتحاد عقلانی گروهی از مردم تشکیل شده باشد به نحوی که طبق قواعد اخلاق عملی، امر واحدی را همگان برای یکی و هر یک برای همگان بخواهند (کانت،۱۴۰۱: ۱۶۹). این صورت‌بندی از حق خودمختاری فردی در صحنه اجتماع که متضمن همبستگی و به رسمیت شناختن یکدیگر است. امروزه تحت عنوان حق بر تعیین سرنوشت شناخته می‌شود. حق بر تعیین سرنوشت، مردم یک سرزمین معین را در فرایند دموکراتیک حکومتی که آزادانه انتخاب کرده‌اند از مشارکت آزاد و منصفانه برخوردار می‌سازد (اسلامی و بشکاردانا، ۱۳۹۲: ۴۹). شرط لازم برای بهره‌مندی از حق تعیین سرنوشت، همبستگی ملی است. چراکه همبستگی به معنای به رسمیت شناختن دموکراتیک آزادی فردی است. در واقع، همبستگی با تمهید مشارکت همه افراد در امور عمومی، زمینه بهره‌مندی برابر افراد از حقوق‌شان را تحت حاکمیت قانون تضمین می‌نماید (Brunkhorst,2005: 3) .

همبستگی ملی یک مفهوم مدرن است که با دموکراسی ارتباط عمیق دارد. این مفهوم مدرن به لحاظ تاریخی در انقلاب فرانسه تحت عنوان «برادری» مطرح شد. در حالی که مفهوم دوستی در دوره باستان و اواخر قرون وسطی در دولت-شهرها شکلی از همبستگی مبتنی بر مرکزیت شهرنشینان را مشابه جوامع طبقاتی ایجاد کرده بود، «همبستگی جمهوری‌خواه» که از انقلاب‌های قرن هجدهم بیرون آمد، شکل قدیمی آریستوکراتیک همبستگی مدنی را به یک شکل مساوات‌جویانه دموکراتیک،

تغییر داد. این شکل جدید از همبستگی دیگر نمی‌توانست بر روی ویژگی‌های شهرنشینی متمرکز شود بلکه «همبستگی فراگیر ملت» را دربرمی‌گرفت. مدرنیته سیاسی، مفهوم خیریهٔ متقابل را از میراث مسیحیت با مفهوم مدرن خودمختاری پیوند زد و در نتیجه، برادری و همبستگی را از لطف و بخشش به یک حق متقابل مبتنی بر خودمختاری شهروندان بدل نمود. در نتیجه، همبستگی به جای آنکه تعبیر دیگری برای عدالت ارائه دهد، به معنای به رسمیت شناختن دموکراتیک آزادی فردی فهم شد(Brunkhorst,2005: 3) .

همبستگی ملی در ارتباط با حق‌های بشری نظیر حق بر تعیین سرنوشت نه تنها با رویکرد منفعت‌گرا و برای تضمین سایر حق‌های بشری باید یک حق تلقی شود، بلکه با رویکرد اراده‌گرا هم یک حق بشری است. توضیح اینکه طبق نظریه اراده‌گرا درباره ماهیت حق، حق عبارت است از تضمین اراده آزاد يك انسان. به دیگر سخن، این نظریه، ذي‌حق را كسي مي‌داند كه اختيار درخواست اجراي تكليف يا اسقاط آن را دارد. در مقابل، منفعت‌گرایان، حق را یک منفعت تضمین شده می‌دانند (شفیعی سردشت، ۱۳۹۴: ۲۱۰). در واقع همبستگی ملی، یک صورت‌بندی سیاسی-حقوقی از ارادهٔ خودمختار فرد در جامعه است. این حق، چهرهٔ متقابل حق خودمختاری فردی اعضای یک ملت برای تضمین اراده فردی آنان است. اگر خودمختاری فردی هر شخص، آینه‌ای درنظرگرفته شود. زمانی که اشخاص می‌خواهند در چارچوب قواعد اخلاق عملی و احترام به خودمختاری دیگران، خودمختاری بورزند، گویی آینه‌های متعددی روبروی هم قرار گرفته‌اند. به صورتی که حق بر همبستگی ملی در اثر انعکاس تصاویر آینه‌ها در یکدیگر هویدا می‌شود. این حق، پژواک خواست فرد از دیگران برای درنظرگرفتن حق خودمختاری خود و همزمان تعهد به احترام به خودمختاری دیگران است.

۳-۲- همبستگی‌گرایی حقوقی

در رابطه با فلسفه حق فردی بر همبستگی، دو نظریه قابل طرح و بررسی است. نخست، نظریه «همبستگی‌گرایی حقوقی» از «لئون بورژوا». دوم، نظریه «مصونیت از آسیب‌پذیری‌های اجتماعی» از «سالی شولز». «همبستگی‌گرایی حقوقی» نظریه‌ای در پایان قرن نوزدهم است که همانند سوسیالیسم حقوقی، از اندیشه‌های عدالت اجتماعی تأثیر پذیرفته است. با وجود این، با سوسیالیسم حقوقی متفاوت است. اگرچه سوسیالیسم حقوقی، همان «حقوق اشتراکی» مارکسیستی نیست. اما از آنجا که در مرحله نهایی ایجاد قاعده حقوقی و مشروعیت بخشیدن به آن، تأیید دولت را ضروری می‌داند، به دولت نقش بنیادینی در ایجاد قاعده حقوقی داده، زمینه را برای تقدم جامعه بر فرد و شکل‌گیری مطلق‌گرایی جمعی (جمع‌گرایی) فراهم نموده و حقوق افراد را به مسلخ پوزیتیویسم حقوقی می‌کشاند (شهابی، ۱۴۰۱: ۳۰۱). همبستگی‌گرایی حقوقی، در مقابل، نوعی فردگرایی اجتماعی را تداعی می‌کند. «به عقیدهٔ لئون بورژوا، هر فردی به دلیل و به میزان خدماتی که با تلاش همه افراد جامعه به او ارائه شده است، دینی در برابر همه افراد جامعه دارد. این مبادله خدمات، موضوع «شبه عقد» جمعی

است و همه افراد را به هم پیوند می‌دهد. مبنای مشروعیت قانون، ارزیابی منصفانه خدمات مبادله شده یعنی توزیع منصفانه منافع و تعهدات است» (شهابی، ۱۴۰۱: ۳۰۵). بدین ترتیب، بورژوا، دولت را واضع قواعد حقوقی نمی‌داند بلکه آن را حافظ قواعد برآمده از «شبه عقد» میان افراد قلمداد می‌کند.

همان‌طور که در قوانین مدنی، فصلی دربارهٔ شبه عقود وجود دارد تحت این عنوان: «در تعهداتی که بدون قرارداد به‌وجود می‌آید» که به موجب آن، دیونی بدون اراده طرفین در قالب شبه جرم یا ایفای ناروا ایجاد می‌شود. در کل جامعه، به جای قرارداد اجتماعی مد نظر ژان ژاک روسو، شبه عقدی با عنوان همبستگی اجتماعی را باید ملاک روابط انسانی قرار دهد. بهره‌مندی هر عضوی از جامعه متضمن دینی است که به خاطر انتفاع او از زمینه‌های مناسب موجود در جامعه و نیز آسیب‌هایی که به دیگران وارد می‌سازد، ایجاد می‌شود. تمام ثروتمندان دینی به جامعه دارند که باید به صورت داوطلبانه و یا مالیات الزامی بپردازند. توسعه بیمه‌ها، آموزش و بهداشت رایگان و شرکت‌های تعاونی برای کارگران و محرومان، الزاماتی در راستای عمل به «شبه عقد» مورد نظر همبستگی‌گرایان است (ژید و ریست، ۱۳۷۰: ۲۸۸).

بورژوا معتقد است که برای پرداخت دین اجتماعی، باید از مالیات‌های تصاعدی استفاده شود. از نظر وی برای تحمل ریسک‌های اجتماعی مثل تصادفات، حوادث ناشی از کار، بیکاری، بیماری و سالمندی باید سیستمی از سوی جامعه ایجاد شود که نقش دولت در آن عمده نباشد. تلاش‌های بورژوا برای سازش میان نظرات فردگرایانه ناشی از انقلاب فرانسه و نظرات سوسیالیستی موجود در فرانسه، به راهکار میانه‌ای منجر شد. برای این منظور، وی اصطلاح «شبه عقد» را مورد استفاده قرار داد که از تعابیر ارنست رنان درباره روح فداکاری یک ملت چندان دور نبود. به همین علت به سرعت، وصف ملی به همبستگی اضافه شد و یک پدیده هویتی را شکل داد (Knetsch ۲۰۱۴, : ۶). بنابراین، آنچه برای افراد ثروتمند، بدهی محسوب می شود، برای افراد آسیب‌پذیر، حقی است برآمده از همبستگی ملی.

۳-۳- مصونیت از آسیب‌پذیری اجتماعی

سالی شولز، برخلاف همبستگی‌گرایی حقوقی از تکلیف همبستگی ثروتمندان، به حق همبستگی نمی‌رسد. بلکه وی معتقد است «شهروندان نباید در مورد بهره‌مندی از حقوق شهروندی خود به علت آسیب‌پذیری‌های اجتماعی دچار مانعی شوند. حق بر همبستگی یعنی حق بر عدم مانع شدن آسیب‌پذیری‌های اجتماعی در مسیر بهره‌مندی شهروندان از حقوق خود. این مفهوم از حق همبستگی، با معنای همبستگی به عنوان شکلی از وساطت میان فرد و جامعه سازگار است. این حق، حقی منفی مثل امنیت است یعنی مزاحم نداشتن که البته وظایف مثبت و منفی درپی دارد (Sholz,2014: 54). از نظر وی، وابستگی متقابل حقوق و تکالیف شهروندان در قالب قرارداد اجتماعی است که حقوق بشر را از دل حقوق طبیعی متولد می‌سازد. به همین علت، شهروندان در قبال حقوقی

که - در قالب قرارداد اجتماعی - به همه (جامعه) می‌دهند از همه (جامعه) انتظار دارند مانعی در بهره‌مندی از حقوق‌شان ایجاد نکنند (Sholz,2014: 57).

مهم‌ترین توجیهی که به عنوان مبنای حق‌های بشری بیان می‌شود یعنی کرامت بشری، مبنای حق بر همبستگی است. انسان‌ها در تعامل با یکدیگر زندگی می‌کنند. متقابل بودن پیوندهای ارتباطی، حقوق را در بسترهای اجتماعی مختلف، معنادار می‌کند. حق بر همبستگی، شهروندان را از منع شدن از بهره‌مندی از حقوق‌شان در جامعه محافظت می‌کند. چراکه برخی از شهروندان ممکن است به علت آسیب‌های موجود در ساختارهای اجتماعی به طور مستمر از حقوق خود و از جمله مشارکت سیاسی در اداره امور خود (حق بر تعیین سرنوشت داخلی) منع شوند. حق بر همبستگی ملی، لازمه رعایت حق‌های بشری و اقتضای کرامت بشری شهروندان است (Sholz,2014: 57).

از منظر شولز، آسیب‌پذیری‌های اجتماعی، به صورت منفی موضوع حق بر همبستگی در جامعه‌اند. یعنی حق بر همبستگی، آنها را نفی می‌کند. حق بر همبستگی، حق هر شهروند و تکلیف سایر افراد، نهادهای اجتماعی و دولت ملی است. جامعه با ارزش‌ها، شرایط و نهادهایش، مولد نابرابری‌هایی است که ممکن است افراد را از مشارکت در تصمیماتی که زندگی‌شان را تحت تأثیر قرار می‌دهد کنار گذارند. نابرابری‌هایی مانند دسترسی ناکافی به منابع مورد نیاز و عضویت در اقلیت‌های قومی نباید تحت تأثیر ارزش‌ها، ساختارها و نهادهای اجتماعی زمینه محرومیت یا اعمال سلطه بر برخی افراد را فراهم نموده و ایشان را از حقوق شهروندی محروم یا محدود نمایند (Sholz,2014: 56).

تکلیف ناشی از حق بر همبستگی، صرفاً تکلیف سنتی به کمک‌های جبرانی و ترمیمی نیست. بلکه مراقبت درباره ایجاد ساختارهای نابرابری‌ساز وآسیب‌زا و حمایت و مساعدت در برابر چنین آسیب‌پذیری‌های اجتماعی است. این حق، متضمن سه دسته تکلیف است. ۱. تکالیف ناظر بر عدم ایجاد آسیب‌پذیری‌های اجتماعی. ۲. تکالیف ناظر بر حمایت از عدم ایجاد آسیب‌پذیری‌های اجتماعی. ۳. تکالیف ناظر بر مساعدت به کسانی که تحت تأثیر آسیب‌پذیری‌های اجتماعی قرار گرفته‌اند (Sholz,2014: 59) . تکلیف نخست تکلیفی منفی و ناظر به مرحله ایجاد آسیب‌پذیری‌های اجتماعی است. تکلیف دوم تکلیفی ایجابی و درباره رفع عوامل ایجادکننده این آسیب‌پذیری‌هاست و تکلیف سوم، تکلیفی ایجابی است و جنبه ترمیمی دارد.

دو سازوکار عمده برای رعایت حق بر همبستگی از سوی دولت وجود دارد. نخست، تأسیس ساختار صحیح برای دولت. یعنی شکل‌گیری نهادهای رسمی از ابتدا باید به گونه‌ای باشد که حق بر همبستگی را تقویت کند. دوم، اصلاح و جبران ساختارهای معیوب و اصلاح آثار آنها در قالب ارائه خدمات هدفمند درمانی، آموزشی و معیشتی به معلولان، سالمندان و کارگران از طریق توزیع بودجه و درآمد حاصله از مالیات اجباری. اینها مظاهر دولت رفاه است که حق بر همبستگی را باید مبنای آن دانست و بالتبع باید علاوه بر جنبه‌های ترمیمی، حق مشارکت سیاسی در ساختارهای رسمی را در

کنار اصلاح ساختارهای آسیب‌زای اجتماعی مورد توجه قرار داد (Sholz,2014 ۶۱:).

بدین ترتیب شولز، با مفهوم‌سازی از حق بر همبستگی به عنوان یک حق منفی، ارادهٔ فرد را پایه اصلی تصمیمات عمومی قرار می‌دهد. وی بر خلاف بورژوا، از تکلیف به همبستگی آغاز نمی‌کند بلکه حق فردی همبستگی را سرمنشأ حقوق و تکالیف دیگر و از جمله حمایت از مشارکت سیاسی می‌داند. به علاوه، در حالی که بورژوا مدل قرارداد اجتماعی را برای تئوریزه نمودن همبستگی اجتماعی، کافی ندانسته و چارچوبی به نام شبه عقد اجتماعی را پیشنهاد می‌دهد، شولز با تبعیت از فلسفه سیاسی روسو، دلالت‌های قرارداد اجتماعی را برای این منظور به‌کار می‌گیرد و اراده فردی را به عنوان مبنا قرار می‌دهد. از این‌رو، به نظر می‌رسد دیدگاه وی، به نحو درست‌تر و کامل‌تری می‌تواند مبنای حق بر همبستگی ملی را ترسیم نماید. بنا بر آنچه درباره مبانی توجیهی این حق گفته شد، ماهیت این حق، اراده تضمین شده است. این، یک حق فردی بشری است که بر اساس تضمین خودمختاری و کرامت بشری شهروندان استوار شده است. فلذا ذاتاً بیانگر اراده تضمین شدهٔ فردی است و در عین حال سایر حقوق فردی را نیز تضمین می‌کند.

۴- جلوه‌های حق بر همبستگی ملی در حقوق موضوعه

اگرچه بر اساس مبانی حقوق طبیعی، پیش‌بینی یک حق بشری در قوانین مصوب، شرط لازمی برای وجود آن حق نیست و حق‌های بشری، قائم به وجود انسان‌اند. تبیین جلوه‌های این حق‌ها در حقوق موضوعه علاوه بر بازتاب تأیید نظام‌های حقوقی و شناسایی خلأهای قانونی، ارائه‌دهنده الگوهای مناسبی برای پیش‌بینی سازوکارهای حقوقی جهت احقاق این حق‌ها در نظام حقوق داخلی است.

۴-۱- حق بر همبستگی ملی در نظام‌های حقوقی خارجی

در میان قوانین کشورهای مختلف، برای نخستین بار قانون‌گذار فرانسوی در قانون ۱۷ آوریل ۱۹۱۹ عبارت «همبستگی ملی» را به عنوان مبنایی برای بازسازی خسارات ناشی از جنگ جهانی اول مورد تصریح قرار داد. سپس در پاراگراف دوازدهم از قانون اساسی جمهوری چهارم فرانسه در سال ۱۹۴۶ میلادی، به همبستگی و برابری تمامی مردم فرانسه در مواجهه با خسارات ناشی از مصائب ملی فرانسه، تصریح شد (Knetsch ۲۰۱۴, : ۸) . متعاقباً در نخستین اصل از قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه در سال ۱۹۵۸ میلادی، تصریح شد که این جمهوری بر پایه برابری و همبستگی تمام مردمی که آن را تشکیل می‌دهند شکل می‌گیرد (Cinalli & de Nuzzo,2018: 60) . تعابیر عام مذکور درباره پایه‌ریزی نظام جمهوری فرانسه بر اساس همبستگی، نشان‌دهنده معنای عام همبستگی ملی مشتمل بر همبستگی زمینه‌ای-فرهنگی، همبستگی ساختاری (سیاسی و اقتصادی) و همبستگی ترمیمی-اجتماعی است. در حقوق عمومی فرانسه، ارتباط عمیقی میان دو مفهوم همبستگی و ملت وجود دارد که به موجب آن، مدارا و احترام برای همزیستی، مهم‌تر از داشتن افکار مشترک است.

همبستگی ملی تضمین‌کننده مساعدت میان افراد جامعه است. در همین راستا می‌توان به «مالیات همبستگی ملی» در مواقع بحرانی نظیر سال ۱۹۴۵ میلادی و «مالیات قحطی» در مقاطعی همچون سال ۱۹۷۶ میلادی اشاره کرد که برای ترمیم خسارات شهروندان، به دولت پرداخت می‌شوند. حتی برای کمک به تأمین اجتماعی و یا بیکارشدگان، «روز همبستگی» در قانون کار مصوب ۲۰۱۶ میلادی پیش‌بینی شده است که در آن یک روز کار اضافی (هفت ساعته)، درنظرگرفته شده و درآمد حاصله از طریق دولت برای حمایت‌های لازمه منظور می‌گردد (Cinalli & de Nuzzo,2018: 61).

علاوه بر روز همبستگی که جدیداً در قانون کار فرانسه، وضع شده است. در این کشور، درباره بیمه بیکاری، دو نظام وجود دارد. نخست، رژیمی که منابع آن از محل پرداخت کارفرمایان برای بیکاری تأمین می‌شود و دیگری «رژیم همبستگی ملی» است. این رژیم با منابع صندوقی که به موجب قانون ۱۹۸۲ میلادی ایجاد شده است، تأمین مالی می‌شود. منابع صندوق با دریافت مالیات همبستگی از کارگزاران خدمات عمومی و یارانه دولت تأمین می‌شود. این رژیم شامل دو نوع مدد معاش کارگری است. مدد معاش کاریابی و مدد معاش همبستگی. مدد معاش کاریابی به مدت یک سال شامل کارگرانی است که امکان قانونی برای بهره‌مندی از بیمه بیکاری را ندارند. بیکاران طولانی مدتی که مدت بیمه بیکاری‌شان سرآمده و فاقد منابع درآمدی باشند حق دارند از مدد معاش خاص همبستگی استفاده کنند (نیک‌گهر،۱۳۸۵: ۳۶۷). جلوه‌های قانونی فوق، غالباً به حق بر همبستگی ترمیمی-اجتماعی دلالت دارد.

در قوانین اساسی برخی دیگر از کشورهای اروپایی همچون دانمارک بر اساس اصل دولت رفاه، به همبستگی ملی اشاره شده است. در بند دوم از اصل ۷۵ قانون اساسی دانمارک، حق شهروندان به مساعدت ملی در موارد نیاز، مورد تأکید قرار گرفته است. رویه قضایی محاکم دانمارک نیز در این راستا شکل گرفته است. بر این مبنا، دیوان عالی دانمارک در پرونده استارتژالپ ساگن در سال ۲۰۱۲ میلادی مقرر نمود که شهروندان بر مبنای حق بر همبستگی و بر اساس یک وضعیت معیشت شایسته، مستحق دریافت کمک‌های اجتماعی‌اند(Duru, et.al., 2018: 43) .

همچنین اصل دوم قانون اساسی ایتالیا مقرر می‌دارد: «این جمهوری، حقوق بنیادین بشر را ... به رسمیت می‌شناسد و اجرای وظایف انکارناپذیر همبستگی سیاسی اقتصادی و اجتماعی را از مردم تقاضا می‌کند» (جلالی، ۱۴۰۰: ۶۰). رویه قضایی محاکم ایتالیا، وظایف همبستگی مذکور را موجد حق همبستگی شهروندان نسبت به یکدیگر دانسته است. دادگاه عمومی شهر رم به موجب رأی خود در سال ۲۰۲۰ میلادی درباره دادخواست یک مدیر رستوران که در دوران رکود مالی کرونا با استناد به اصل ۲ قانون اساسی ایتالیا تقاضای ۵۰ درصد کاهش اجاره بهای ماهیانه از موجر رستوران نموده بود، حکم به ۳۰ درصد کاهش اجاره‌بها صادر نمود (جلالی، ۱۴۰۰: ۷۰). به علاوه، وظایف انکارناپذیر همبستگی شهروندان در قبال دولت که شامل وفاداری به جمهوری و قانون اساسی و پرداخت مالیات می‌شود. باید در کنار وظایف دولت در اصل سوم، یعنی رفع کلیه موانع اقتصادی و اجتماعی که در تحقق

مشارکت سیاسی و حقوق و تکالیف شهروندان تأثیر منفی دارد تفسیر شود تا موجب تحقق کامل همبستگی ملی شود (جلالی، ۱۴۰۰: ۶۱). وظایف دولت ایتالیا در اصل سوم در کنار اصل دوم قانون اساسی این کشور، بر حق بر همبستگی ملی برای شهروندان ایتالیا و تکلیف آنان به همبستگی ملی دلالت می‌نماید.

۴-۲- حق بر همبستگی ملی در حقوق ایران

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به مبادی همبستگی ملی نظیر نفی سلطه‌گری فردی یا گروهی (در مقدمه و بند ج اصل دوم)، مبادی تاریخی و فرهنگی درباره زبان، خط، تاریخ و پرچم ملی (در اصول پانزدهم تا هجدهم) و عدم تبعیض (در اصل نوزدهم) اشاره شده و در انتهای اصل دوم در کنار قسط و عدل و استقلال ملی به عنوان ارزش و هدف نظام، به همبستگی ملی تصریح شده است. به علاوه اصولی که به مشارکت اجتماعی سیاسی مردم (اصل ششم، بند هشتم از اصل سوم و اصل پنجاه و ششم)، حقوق شهروندی (فصل سوم) و لزوم توزیع مشترک و عادلانه منابع (در بندهای سوم، نهم، دوازدهم و سیزدهم اصل سوم) تصریح نموده‌اند، در واقع، عناصر و آثار همبستگی ملی را مطرح نموده‌اند (مطلبی،۱۳۸۶: ۵۷-۵۸). بدین ترتیب، قانون اساسی، در اصول متعدد خود و به‌ویژه در اصل دوم، نظام جمهوری اسلامی ایران را مکلف به تحقق همبستگی ملی دانسته است. این تکلیف، بر پایه حق بر همبستگی ملی شکل گرفته است.

تعبیر عام مذکور در اصل دوم، مشتمل بر تمامی اقسام همبستگی ملی اعم از زمینه‌ای-فرهنگی، ساختاری (سیاسی و اقتصادی) و نیز ترمیمی-اجتماعی است. همچنین، تصریح به کرامت انسان به عنوان یکی از پایه‌های نظام در اصل دوم و بیان تکلیف همبستگی ملی در همان اصل، نشان می‌دهد که قانون اساسی، ارتباط میان حق فردی بشری و همبستگی ملی را مدنظر قرار داده است. با وجود این، متأسفانه در مشروح مذاکرات قانون اساسی و در نظرات شورای نگهبان هیچ تعریف یا توضیحی درباره همبستگی ملی بیان نشده است. البته برخی از خبرگان قانون اساسی، در سال ۱۳۵۸ پیشنهاد جایگزینی آن را با مفاهیمی همچون «همبستگی دینی و ملی» و «همبستگی همگانی انسانی اسلامی» داده‌اند (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران،۱۳۶۴: ۲۴۶). عدم تصویب پیشنهادات مذکور، نشان‌دهنده دیدگاه ملی خبرگان قانون اساسی نسبت به مقوله همبستگی و تأیید اقتضائات و اجزاء کامل همبستگی ملی به عنوان تکلیف حکومت است. اما تا کنون هیچ قانونی درباره تعریف، عناصر و سازوکارهای اجرایی تحقق حق بر همبستگی ملی تصویب نشده است. تنها در متن برخی از قوانین و مقررات به صورت پراکنده به مفهوم آن اشاراتی شده است.

درباره جایگاه حق بر همبستگی ملی در سیاست‌های کلی نظام، باید گفت صرف‌نظر از دو مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام با عناوین «وحدت و همبستگی ملی» مصوب ۱۳۸۴ و

«مشارکت اجتماعی» مصوب ۱۳۷۹ که هیچ کدام هنوز مورد تأیید نهایی مقام رهبری قرار نگرفته و ابلاغ نشده‌اند. در سه مجموعه از سیاست‌های کلی نظام به همبستگی ملی تصریح شده است. نخست، بند ۴۴-۴ سیاست‌های کلی برنامه پنجم توسعه مصوب ۱۳۸۷ که در آن «تقویت زیرساخت‌های انسجام و همبستگی ملی برای پیشگیری و مقابله با عوامل بروز گسست‌های هویتی اجتماعی فرهنگی و اعتقادی» به عنوان یک سیاست کلی معرفی شده است. دوم، در بند سوم از بند ۵ سیاست‌های کلی آموزش و پرورش مصوب ۱۳۹۲، «اهتمام به تربیت و پرورش مبتنی بر فلسفهٔ تعلیم و تربیت اسلامی؛ به‌ویژه در ارتقاء تربیت عقلانی ... و اهتمام به جامعه‌پذیری برای تحکیم وحدت و همبستگی ملی، وطن دوستی و ...» مورد توجه قرار گرفته است. سوم، در بند سیزدهم از سیاست‌های کلی برنامه هفتم توسعه مصوب ۱۴۰۱، «اعتلاء فرهنگ عمومی در جهت تحکیم سبک زندگی اسلامی - ایرانی، تقویت همبستگی و اعتماد به نفس ملی» عنوان سیاست کلی است که باید در تدوین برنامه هفتم مورد توجه قرار می‌گرفته است. اما در فصل ۱۸ از برنامه هفتم مذکور، تحت عنوان سیاست داخلی و ارتقاء سلامت اجتماعی، همبستگی ملی به طور شایسته مورد توجه نبوده و تنها ذیل ماده ۸۵ با عنوان تقویت همبستگی، به عنوان یکی از راهکارهای ساماندهی نقاط آسیب‌خیز و بحران‌ساز مورد اشاره قرار گرفته است. عدم اهتمام به همبستگی ملی در قوانین، شاید ناشی از فقدان دکترین همبستگی ملی باشد (افتخاری و حاکمی،۱۴۰۲: ۲۶).

۵- حق بر همبستگی ملی و حقوق بین‌الملل

با توجه به ملی بودن مفهوم همبستگی در مبحث «همبستگی ملی»، شاید انتظار این باشد که همبستگی ملی صرفاً مورد تأیید نظام‌های حقوق ملی باشد. با وجود این، قواعد حقوق بین‌الملل نیز دلالت‌های واضحی بر همبستگی ملی دارند. در حقوق بین‌الملل معمولاً ارتباط میان حق و همبستگی، در قالب اصطلاح شناخته شدهٔ «حقوق همبستگی» مطرح می‌شود. طرفداران حقوق همبستگی - که نخستین بار توسط کارل واسک در سال ۱۹۷۲ میلادی به عنوان نسل سوم حقوق بشر، پس از نسل اول حقوق مدنی و سیاسی و نسل دوم حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مطرح شده - با تأکید بر برادری ذاتی ابناء بشر و با انتقاد از لیبرالیسم معتقدانند سرنوشت افراد، گروه‌ها و ملت‌ها به یکدیگر گره خورده و بدون همبستگی جهانی، امکان دستیابی افراد به حقوق‌شان وجود نخواهد داشت. امروزه، مخاطرات ناظر بر محیط زیست، صلح و توسعه اقتصادی، مسائلی‌اند که عموم بشریت و دولت‌ها را تحت تأثیر قرار داده و پاسخ‌گویی به آنها از عهده یک کشور خارج است (انصاری،۱۳۹۰: ۳۲).

بر همین اساس تمامی کشورها و به‌ویژه کشورهای توسعه‌یافته باید بر مبنای همبستگی با سایر کشورها در جهت دستیابی ملت‌ها به حقوقی اعم از حق تعیین سرنوشت، حق صلح، حق توسعه، حق محیط زیست سالم، حق بر میراث مشترک بشریت، حق کمک‌های بشردوستانه و حق

ارتباطات در سطح جهانی با یکدیگر همکاری جدی داشته باشند (وکیل و عسکری، ۱۳۹۱: ۴۸). از منظر حقوق همبستگی، حق‌های مذکور، حق‌هایی بشری و جهانی‌اند که ریشه در برادری ملت‌ها با یکدیگر دارند. البته، حقوق همبستگی، همبستگی را نه به عنوان موضوع حق، بلکه به عنوان مبنای حق‌هایی همچون حق بر صلح جهانی و حق بر توسعه جهانی مطرح می‌نماید (انصاری،۱۳۹۰: ۲۳). اما منظور از حق بر همبستگی ملی این است که همبستگی ملی، موضوع حق است.

اگرچه حقوق همبستگی مترادف با همبستگی ملی ملت‌ها نیست. اما به لحاظ مبنایی مؤید آن است زیرا حقوق همبستگی، مستلزم همبستگی میان ملت‌های مختلف است. همبستگی بین‌المللی حقی برتر است که در پرتو آن سایر حقوق و از جمله حقوق همبستگی، امکان تحقق می‌یابند (میرمحمدی و صادقی،۱۳۹۴: ۱۱۲). چگونه می‌توان ملتی را که از درون، حق همبستگی ندارد، دارای حق همبستگی بین‌المللی و عضوی برای حقوق همبستگی بین‌المللی قلمداد نمود؟ «ذات نایافته از هستی‌بخش، کی تواند که شود هستی‌بخش؟» پس حقوق همبستگی لاجرم متضمن حق همبستگی ملی برای اعضای حقوق بین‌الملل است. علاوه بر ارتباط میان حقوق همبستگی به عنوان نسل سوم حقوق بشر با همبستگی ملی باید گفت گرچه اسناد بین‌المللی به حق همبستگی ملی تصریح ننموده‌اند اما دلالت‌های واضحی درباره آن به‌کار برده‌اند. از جمله حق تعیین سرنوشت که به موجب ماده اول مشترک میثاق حقوق مدنی و سیاسی و نیز میثاق حقوق اقتصادی اجتماعی و فرهنگی محترم شمرده شده است. دلالت بر این دارد که همه ملت‌ها حق تعیین سرنوشت دارند و به موجب آن حق دارند وضعیت سیاسی و مسیر توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را آزادانه و بدون مداخله از خارج تعیین و دنبال نمایند (امیدی،۱۳۸۷ :۷). این حق، متضمن حق همبستگی سیاسی میان اعضای یک ملت است. بدون همبستگی ملی، چیزی جز هرج و مرج و آشوب به‌دست نمی‌آید.

۶- تحلیل حق بر همبستگی ملی و ارکان آن

منظور از تحلیل یک حق، واکاوی ساختار درونی آن حق و تبیین نحوه ارتباط آن با ملازم‌هایش از قبیل تکلیف است. برای این منظور، بهترین مدل تحلیل، مدل مقولات چهارگانه «هوفلد» است. بر این مبنا هر حق در ذیل چهار مقوله قابل بررسی است. حق-ادعا، حق-آزادی، حق-قدرت و حق-مصونیت (بالوی و بیات کمیتکی،۱۳۹۶: ۱۶۴). هر یک از این مقوله‌ها و عناصر چهارگانه، مفهومی ذره‌ای‌اند که می‌توانند درهم آمیزند و حق‌های پیچیده‌ای مثل همبستگی ملی را ایجاد کنند. حق-ادعا همواره با تکلیف متناظر همراه است مثل حق طلب طلبکار که مدیون، مکلف به پرداخت آن است. حق-ادعا می‌تواند مانند مثال مذکور، ایجابی باشد و می‌تواند سلبی باشد (شفیعی سردشت، ۱۳۹۴: ۲۱۵) مثل حق بر همبستگی به معنای عدم مزاحمت برای بهره‌مندی فرد از حقوق شهروندی که دیگران مکلف به عدم ممانعت از آن‌اند. حق-آزادی، مثل حق تراشیدن موی سر یعنی دارنده

حق، تکلیفی برای انجام یا اجتناب از آن رفتار ندارد.

حق-ادعا و حق-آزادی، حقوق مرتبه اول‌اند یعنی مستقیماً به انجام عمل یا ترک آن و یا داشتن چیزی تعلق می‌گیرند. حق-قدرت و حق-مصونیت، حقوق مرتبه دوم‌اند یعنی به امکان تغییر یا عدم تغییر روابط حقوقی مرتبه اول مربوط می‌شوند. حق-قدرت، حق تغییر یک رابطه حقوقی است مثلاً مالک می‌تواند مالکیت ملک خود را به دیگری منتقل کند (کریمی و چلبی، ۱۳۸۷: ۲۱۷). در حق همبستگی، شهروند می‌تواند با رعایت شرایطی، ترک تابعیت کند. حق-مصونیت یعنی دیگران نتوانند رابطه حقوقی فرد با موضوع حق را تغییر داده و یا سلب نمایند. هر شهروند درباره حق بر همبستگی، دارای مصونیت است یعنی کسی نمی‌تواند رابطه همبستگی فرد با اعضای ملت را با اعمال تبعیض ساختاری تغییر دهد و یا اینکه تابعیتش را سلب نماید مگر به درخواست خودش.

هر یک از حق‌های بالا، ملازم‌هایی دارد. ملازم ادعا، یعنی لازمه آن، تکلیف است. حق-ادعای سلبی شهروند بر عدم مزاحمت در بهره‌مندی از حقوقش، ملازمه دارد با تکلیف دیگران به عدم مزاحمت. این تکلیف، صرفاً علیه یک شخص نیست. بلکه عمومی و به اصطلاح انتشاری است (کریمی و چلبی، ۱۳۸۷: ۲۱۷). همان‌طور که قبلاً بیان شد، از نظر شولز، حق بر همبستگی با سه تکلیف ملازمه دارد: ۱-تکلیف سلبی عدم مزاحمت در حقوق بشر و شهروندی؛ ۲-تکلیف ایجابی حمایت از عدم مزاحمت از طریق ایجاد صحیح ساختارها و فرایندهای مشارکت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی؛ ۳-تکلیف ایجابی مساعدت به افرادی که تحت تأثیر آسیب‌پذیری‌های اجتماعی قرار گرفته‌اند از طریق مالیات و صندوق‌های بیمه مثل «صندوق تأمین خسارت‌های بدنی» یا «صندوق بیمه حوادث طبیعی ساختمان».

این حق، برای هر یک از شهروندان وجود دارد. حق یک شهروند، با تکلیف سایر شهروندان و تکلیف سازمان‌های اجتماعی و دولتی ملازمه دارد. از آنجا که یک حق ملی است یعنی تا استمرار ملت، اعضای ملت به طور متقابل در قبال هم‌وطنان خود، این حق را و متقابلاً تکلیف به رعایت آن را دارند. از این‌رو، شهروند تا زمان بقای ملت و عدم ترک تابعیت، داخل در این رابطه حقوقی است و نمی‌تواند از تکالیف خود در برابر حق‌های همبستگی سایر شهروندان مثلاً مالیات دادن اجتناب کند یعنی رابطه یک شهروند با سایر شهروندان مانند رابطه بایع و مشتری نیست که شهروند بتواند وارد این رابطه نشود. او داخل در رابطه است مگر ترک تابعیت نماید. این، مستقیماً به معنای الزامی بودن مطالبه حق بر همبستگی نیست بلکه به معنای لزوم رعایت تکالیف خود در قبال حق همبستگی سایر شهروندان است. البته تکلیف دوم از منظر شولز، یعنی حمایت از طریق ایجاد صحیح ساختارها و فرایندهای مشارکت، در عین حال به حق بر مشارکت نیز دلالت دارد. فلذا انجام برخی از تکالیف همبستگی، با مطالبه حق بر همبستگی ملازمه دارد.

حق بر همبستگی ملی یک حق بسیط نیست. بلکه حقی مرکب است که بر اساس اجزاء سه‌گانه همبستگی ملی، حقوق دیگری از آن مشتق می‌شوند. هر یک از حق‌های مشتق از آن دارای عناصر

خاصی‌اند. به لحاظ حقوق مرتبه اول، در «حق بر همبستگی زمینه‌ای-فرهنگی» حق-ادعای سلبی و انتشاری عدم مزاحمت نسبت به هویت ملی و از جمله عدم تخریب اجزاء این همبستگی به‌ویژه عدم تخریب میراث فرهنگی- تاریخی است. یک تکلیف سلبی و دو تکلیف حمایت و مساعدت درباره اجزاء فرهنگی-تاریخی ملت، با این حق ملازمه دارند. در «حق بر همبستگی ساختاری سیاسی و اقتصادی» و «حق بر همبستگی ترمیمی-اجتماعی» نیز مشابه همین حقوق و تکالیف بر حسب موضوعات آنها وجود دارد. به لحاظ حقوق مرتبه دوم، نکته مهم درباره تکلیف ملازم با حق-مصونیت، مسئله ممنوعیت تبعیض ساختاری است. هیچ قانون یا رویه‌ای نباید همبستگی‌های فرهنگی یا سیاسی و یا اقتصادی افراد را به موجب تغییر در میزان بهره‌مندی و ایجاد طبقه‌بندی‌های تبعیض‌آمیز مخدوش نماید. البته در همبستگی ترمیمی، حمایت خاص به معنای تبعیض نیست.

در انتها می‌توان درباره ارکان حق بر همبستگی ملی اعم از دارندهٔ حق، موضوع حق و مکلف یا مکلفین این حق تشریح نمود که دارنده این حق، هر یک از افراد ملت یعنی شهروندان‌اند. همچنین شهروندان در همه انواع همبستگی‌ها همواره یکی از مکلفین‌اند. اما سایر مکلفین و موضوع این حق را باید برحسب هر یک از انواع همبستگی مشخص نمود. در همبستگی زمینه‌ای-فرهنگی، موضوع حق، عدم مزاحمت در مشارکت در هویت ملی است. مکلفین آن، نهادهای رسمی و غیر رسمی فرهنگی، تاریخی و مذهبی‌اند. موضوع همبستگی سیاسی، عدم ممانعت در مشارکت در قدرت ملی است. نهادهای رسمی و غیر رسمی سیاسی و به‌ویژه دولت عهده‌دار تکالیف مربوطه‌اند. در همبستگی اقتصادی، موضوع حق، عدم مزاحمت در مشارکت در ثروت ملی است. مکلفین آن، نهادهای اقتصادی‌اند. موضوع همبستگی ترمیمی-اجتماعی، عدم ممانعت از بهره‌مندی از جبران ملی خسارات و آسیب‌هاست و نهادهای ترمیمی و تعدیلی مانند صندوق‌های بیمه و نهادهای حامی کارگران، معلولان و بیماران، عهده‌دار تکالیف ناشی از این حق‌اند. تشریح ضمانت اجراهای نقض هر یک از این حقوق در این مقال نمی‌گنجد. مقالات آتی عهده‌دار این امر خواهند بود.

نتیجه‌گیری

حق بر همبستگی ملی، بر مبنای خودمختاری فردی و در راستای تضمین سایر حقوق فردی شهروندان، حقی است فردی که از یک سو، شهروندان را در برابر رویکردهای پوزیتیویستی دولتی یا اجتماعی نافی حقوق بشر محافظت می‌کند و از سوی دیگر تکالیفی را در جهت کنترل خودمحوری و منفعت‌طلبی فردی ایجاد می‌نماید تا جامعه‌ای واقعی به مثابه تشکلی انسانی بر مدار عقد اخوت در چارچوب قرارداد اجتماعی شکل گیرد. خوشبختانه این حق، با توجه به تکلیف مصرح در اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد تأیید قرارگرفته اما هیچ قانونی برای تعریف آن و تعیین سازوکارهای تحقق آن به تصویب نرسیده است. البته قوانین و نهادهای حمایتی و ترمیمی مانند قانون تأمین اجتماعی مصوب ۱۳۵۴، قانون کار مصوب ۱۳۶۹، قانون بیمه اجباری خسارات وارده به شخص

ثالث مصوب ۱۳۹۵ و یا قانون تأسیس صندوق بیمه همگانی حوادث طبیعی مصوب ۱۳۹۹ را می‌توان با تفسیر همبستگی مدار قرائت و اجرا نمود. اما اولاً، جایگاه واقعی همبستگی ملی مورد نظر در قانون اساسی، مستلزم تصویب قانون مستقلی برای تعریف و تضمین تمامی ابعاد حق بر همبستگی ملی و به‌ویژه مشارکت سیاسی، فرهنگی و رفع هرگونه تبعیض است. ثانیاً، تا زمانی که چنین قانونی به تصویب نرسد، برداشت‌های همبستگی مدار دچار تزلزل، تشتت و اختلاف سلیقه‌هایی خواهد بود که اساس همبستگی ملی را دچار اختلال خواهد نمود.

منابع

۱. اسلامی، رضا و بشکاردانا، کتایون (۱۳۹۲). حق بر دموکراسی در حقوق بین‌الملل معاصر، *مجله حقوقی بین‌المللی*، (۴۷)، ۴۶-۷۱.
۲. افتخاری، اصغر و حاکمی، محمد امین (۱۴۰۲). تحلیل سیاستی همبستگی ملی در سیاست‌های کلی برنامه‌های توسعه، مطالعات ملی، (۹۶)، ۷-۳۰.
۳. امیدی، علی (۱۳۸۷). گسترش مفهومی حق تعیین سرنوشت: از استقلال ملل تحت سلطه تا حق دموکراسی برای همه، فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق وعلوم سیاسی، (۳۸)، ۱-۲۳.
۴. انصاری، باقر (۱۳۹۰). مبانی حقوق همبستگی، فصلنامه حقوق مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، (۴۱)، ۲۱-۴۰.
۵. انصاری، باقر (۱۳۹۱). نقدهای مطرح علیه حقوق همبستگی و پاسخ به آنها، تحقیقات حقوقی، (۵۸)، ۱۷۷-۲۲۶.
۶. انصاری، باقر (۱۳۹۲). مفهوم و ماهیت حقوق جمعی، تحقیقات حقوقی، (۶۱)، ۴۷۱-۵۲۱.
۷. بالوی، مهدی و بیات کمیتکی (۱۳۹۶). دولت حق بنیاد، چ اول، ج۱، تهران: انتشارات مجد.
۸. جلالی، علیرضا (۱۴۰۰). وظایف انکارناپذیر همبستگی شهروندان نسبت به حکومت و جامعه در نظام حقوقی ایتالیا، حقوق اداری، (۲۹)، ۵۷-۸۰.
۹. حافظ‌نیا، محمدرضا و الله وردی‌زاده، رضا (۱۳۸۸). رابطه سیستم سیاسی بسیط و همبستگی ملی؛ بررسی موردی ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی، (۵)، ۴۱-۶۸.
۱۰. دورکیم، امیل (۱۳۹۴). درباره تقسیم کار اجتماعی، برگردان: باقر پرهام، چ ششم، تهران: نشر مرکز.
۱۱. دهخدا، علی اکبر (۱۳۹۵). لغت نامه دهخدا (کتاب الکترونیکی)، قم: مؤسسه تبیان.
۱۲. ذاکری، علیرضا (۱۴۰۰). همبستگی اجتماعی و دشمنان آن، چ اول، تهران: نشر نی.
۱۳. ذاکری، علیرضا (۱۴۰۱). همبستگی در ایران معاصر، تاریخ یک مفهوم (از دوره مشروطه تا انقلاب ۵۷). فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات، (۶۸)، ۴۴- ۷۵.
۱۴. رشیدی، بهروز (۱۳۸۷). احزاب سیاسی و همبستگی ملی. مجلس و پژوهش، (۵۷)، ۸۹- ۱۱۳.
۱۵. زارعی، محمدحسین (۱۳۹۴). حاکمیت قانون و دموکراسی، چ اول، تهران: خرسندی.
۱۶. ژید، شارل و ریست، شارل (۱۳۷۰). تاریخ عقاید اقتصادی، برگردان: کریم سنجابی، چ دوم، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران.
۱۷. شفیعی سردشت، جعفر (۱۳۹۴). نزاع اراده‌گرایان و سودگرایان در مفهوم حق، تحقیقات حقوقی، (۶۹)، ۲۰۹-۲۴۶.
۱۸. شهابی، مهدی (۱۴۰۱). فلسفه حقوق، مبانی نظری تحول نظام حقوقی از حقوق سنتی تا حقوق مدرن، چاپ

چهارم، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۹. صالحی امیری، سیدرضا (۱۳۸۸). انسجام ملی و تنوع فرهنگی، چ اول، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۲۰. صبوری، مصطفی و مشیرزاده، حمیرا (۱۴۰۲). فراز و فرود نظریه حقوق طبیعی در سنت فکری اندیشمندان عصر روشنگری، حقوق بشر، (۳۵)، ۲۶۳-۲۸۳.
۲۱. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۴). چ اول، ج۱، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
۲۲. علوی‌پور، محسن و بحرانی، مرتضی (۱۳۸۸). همبستگی پیوند صلح و دوستی، حقوق بشر، (۴)، ۲۱-۴۰.
۲۳. غرایاق زندی، داود (۱۳۹۴). نهادهای اجتماعی و همبستگی ملی در ایران، چ اول، تهران: میزان.
۲۴. قسمتی تبریزی، علی (۱۳۹۱). حادثه و فاجعه؛ بررسی تحول خطرات و جبران آنها، دوفصلنامه دانش حقوق اقتصادی، (۳)، ۸۰-۱۰۹.
۲۵. قوام، عبدالعلی و زرگر، افشین (۱۳۸۹). دولت‌سازی، ملت‌سازی و نظریه روابط بین‌الملل، چ اول، تهران: انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
۲۶. کاتوزیان، امیرناصر (۱۳۷۷). مبانی حقوق عمومی، چ اول، تهران: نشر دادگستر.
۲۷. کاتوزیان، امیرناصر (۱۳۸۸). فلسفه حقوق، چ پنجم، ج ۱، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۲۸. کارمونا، مگدالنا سپالودا و نایست، کارلی (۱۳۹۸). رویکرد حقوق بشری به حمایت اجتماعی، برگردان: محسن آرامش‌پور و مریم ابراهیمی، چ اول، تهران: مؤسسه راهبردهای بازنشستگی صبا.
۲۹. کانت، امانوئل (۱۴۰۱). فلسفه حقوق، برگردان: منوچهر صانعی دره‌بیدی، چ هفتم، تهران: نقش و نگار.
۳۰. کریمی، عباس و چلبی، آزاده (۱۳۸۷). معرفی و بسط نظریه تحلیلی هوفلد از حق و کاربرد آن در زمینه حقوق کودک، فصلنامه حقوق، (۳۸)، ۲۱۱-۲۳۱.
۳۱. گیبرنا، مونتسرات (۱۳۷۸). مکاتب ناسیونالیسم: ناسیونالیسم و دولت-ملت در قرن بیستم، برگردان: امیر مسعود اجتهادی، چ اول، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۳۲. مرادزاده، حسن و عسکری‌نیا، ندا (۱۳۹۵). شناخت مفهوم و مصادیق خطر اجتماعی در حقوق ایران و فرانسه، پژوهش حقوق عمومی، (۵۲)، ۱۰۷-۱۲۸.
۳۳. مطلبی، سعید (۱۳۸۶). بن‌مایه‌های همبستگی ملی در قانون اساسی، نشریه زمانه، (۶۳)، ۵۲-۵۹.
۳۴. منوچهری، عباس (۱۳۸۳). دوستی، بیناذهنیت، همبستگی، فرهنگ اندیشه، (۱۲)، ۱۸۳-۱۹۷.
۳۵. میرمحمدی، مصطفی و صادقی، جلال (۱۳۹۴). حقوق همبستگی و همبستگی بین‌المللی: چالش‌های فرارو و آخرین تحولات، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، (۴۹)، ۱۰۷-۱۳۲.
۳۶. نظری، علی اشرف و باقری، صمد (۱۳۹۰). آموزش عالی و همبستگی ملی ۱۳۶۸-۱۳۸۴، مطالعات ملی، (۱۲)، ۳-۲۸.
۳۷. نیک‌گهر، عبدالحسین (۱۳۸۵). نظام تأمین اجتماعی در فرانسه، فصلنامه تأمین اجتماعی، (۲۵)، ۳۳۱-۳۶۷.
۳۸. وکیل، امیرساعد و عسکری، پوریا (۱۳۹۱). نسل سوم حقوق بشر: حقوق همبستگی، تهران: مجد.
۳۹. ویژه، محمدرضا (۱۳۸۸). پیش‌گفتار مترجم در دروس حقوق عمومی نوشته لئون دوگی، چ اول، تهران: میزان.
۴۰. هابسبام، اریک جی (۱۴۰۱). ملت‌ها و ناسیونالیسم پس از ۱۷۸۰، برگردان: مهدی صابری، چ دوم، تهران: نشر چشمه.
۴۱. هاچینسون، جان و اسمیت، آنتونی (۱۳۸۶). ملی‌گرایی، برگردان: مصطفی یونسی و علی مرشدی‌زاد، چ اول، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴۲. هاشمی، محمد (۱۳۸۲). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، چ پنجم، ج ۱، تهران: میزان.

43. Brunkhorst, Hauke (2005). Solidarity: from civic friendship to a global legal community, translated by Jeffrey Flynn, Massachusetts: Massachusetts Institute of Technology.
44. Cinalli, Manlio & de Nuzzo, Carlo (2018). France, In: Federico V. and Lahusen C. (eds.), Solidarity as a Public Virtue? Nomos.
45. Duru, Deniz Neriman and Sejersen, Thomas Spejlborg and Trenz, Hans-Jorg (2018). Denmark, In: Federico V. and Lahusen C. (eds.), Solidarity as a Public Virtue? Nomos.
46. Federico, Veronica, Lahusen, Christian, 2018, Solidarity as a Public Virtue? Nomos
47. Kang, Sootaek (2009). The ideas of solidarity in the classical sociology, Korean Journal of Social Theory, (36), 117-145.
48. Knetsch, Jonas (2014). National Solidarity: Origins and Significance of a Legal Concept, Revue Francaise des Affaires Sociales, issue 1, 32-43.
49. Scholz, Sally J. ,2008, Political Solidarity, The Pennsylvania State University.
50. Scholz, Sally J. (2014) Solidarity as a Human Right, Archiv des Völkerrechts (52), 49-67.
51. Stanford Encyclopedia of Philosophy, “Solidarity in Social and Political Philosophy”, available at: https://plato.stanford.edu/entries/solidarity/(2023).